در تاریخ ۰۸ مهر ۱۴۰۲
اوامر

جلسه 2

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمْ
الْحَمْدُ لله رَبِّ الْعَالَمِينْ وَصَلَى الله عَلَىٰ سَيِّدَنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينْ

اشكال مرحوم آخوند

مرحوم آخوند بعد از بيان معاني سبعه ماده «أمر»، می‌فرماید که برخی از این معاني، از باب اشتباه مصداق به مفهوم است[1]؛ يعني برخی از این الفاظ، در معنای أمر استعمال نشده، بلکه در مصداق آن استعمال شده است.

شاهد مثالشان هم این است که وقتي می‌گوییم «جاءزيدٌ لأمر كذا» آن چیزی که دلالت بر غرض دارد، لفظ امر نیست؛ بلکه «لام غرض» است و متعلق «لام» مصداقی برای غرض می‌شود.

پس نمی‌توانیم بگوییم که یکی از معاني‌أمر، غرض است؛ بلکه باید گفت که امر، در مصداقي از مصادیق غرض استعمال شده است.

مناقشه در كلام صاحب فصول

سپس مرحوم صاحب كفاية، كلام صاحب فصول را که فرموده است: لفظ امر، مشترک لفظي بين طلب و شأن است[2] را مورد مناقشه قرار داده و پاسخ می‌دهند که در شأن نیز، همین اشکال مصداقي وجود دارد.

به بیان دیگر، مرحوم آخوند، چهار معنا از معاني ذکر شده در باب أمر، مانند شأن را مصداقي می‌داند.

اشكالات محقّق اصفهانی

مرحوم محقق اصفهاني در حاشيه كفايه، سه اشکال به مرحوم آخوند دارد:

اشكال اوّل

ایشان می‌فرماید که جاي اشتباه مصداقي، اینجا نیست؛ بلکه آنجايي است که لحاظ مصداقيت شود؛ يعني يک لفظي براي معنايي به‌عنوان اینکه مصداق است وضع شود و بعد، این لفظ را در مفهوم عام آن معنا به‌کار ببرند[3]؛ به طور مثال لفظ زيد براي این زيد مصداقي خارج وضع شده است. حال اگر از زيد، انسان را اراده کردند این اشتباه مصداقي می‌شود؛ یعنی اشتباه مصداق به معنا و مفهوم؛ در حاليکه در بحث ما، این‌طور نیست. درست است که کلمه فعل و شئ، دارای مفهوم عام است؛ ولی هنگامی که لفظ امر در این معانی استعمال مي‌شود، ولو مصداقی از فعل یا شيء است؛ امّا لحاظ مصداقيت نمي‌شود.

پس اشكال اوّل اين است كه اشتباه مصداق به مفهوم جايي است كه لفظ براي مصداق بما هو مصداق وضع شود؛ يعني لحاظ مصداقيتش شده باشد؛ اما در اين چهار معنايي كه فرموديد، لحاظ مصداقيت براي آنها نشده؛ بنابراين اشتباه مصداق به مفهوم نيست.

نقد اشكال اوّل

به نظر ما، اين اشكال وارد نيست. بله، اگر مرحوم آخوند می‌فرمود كه برخی از اين معاني سبعه، مصداق معناي ديگری است، اشكال وارد بود؛ ولی چنين ادعايي ندارد و نمي‌گويد كه حادثه، مصداق شأن يا شئ است و بر عكس. مرحوم آخوند مي‌گويد در مثل «جاء زيدٌ لأمر كذا» كه امر در معنای غرض استعمال شده است، بين مصداق غرض و مفهوم غرض اشتباه كرديد؛ چرا كه «لأمر» در مفهوم غرض استعمال نشده بلكه در همان مصداق غرض به‌كار رفته است.

اشكال دوم

مرحوم اصفهاني مي‌فرمايد: اين فعلي كه غرض به او تعلّق پيدا مي‌كند، خود فعل بما هو فعل مقصود نيست؛ بلكه فايده اين فعل، مصداق براي غرض است.[4] برای نمونه هنگامی كه شما می‌گوييد: «جاء زيدٌ لأمر كذا» مانند امر درس‌خواندن؛ خودِ اين، مصداق غرض نيست؛ بلكه فايده‌اي بر آن مترتب است و آن فايده مصداق براي غرض است. اشكال سخن آخوند اين است كه مدخول لام، هميشه مصداق براي غرض نيست. به نظر ما، اين اشكال تا حدودی وارد است، گر چه اشكال مهمي نيست.

اشكال سوم

بعضي از شاهد مثال‌ها كه برای اين معاني آورديد، اشتباه است و معنای ديگری می‌دهد. برای نمونه، شما در آيه «وَما أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ» گفتيد كه در فعل استعمال شده است؛ يعني فعل فرعون، فعلي از روي رشد و آگاهي نيست؛ در حالی كه اگر آيه قبل را ملاحظه كنيد: «فَاتَّبَعُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ» می‌بينيد كه امر در اين آيه، همان امر در آيه قبل و به معنای معروفِ دستور و فرمان است.[5] يا در شاهدی كه برای فعل عجيب آورده‌ايد: «وَلَمَّا جاءَ أَمْرُنا» در اينجا هم، امر به همان معناي معروف خودش است؛ امر ما يعني اراده تكوينيه و قضاي حتمي ما.[6]

سپس مي‌فرمايد: در جميع مواردي كه درباره آيات عذاب، تعبير «أمرنا» داريم، مانند «وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا هُودًا»[7] كه درباره عذاب قوم هود است؛ يا آيه شريفه «حَتَّى إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَ فَارَ التَّنُّورُ»[8] درباره عذاب قوم نوح، و يا آيه «أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا»[9]، امر به معناي فعل عجيب نيست؛ بلكه به معناي عذاب است و عذاب هم، يعني اراده حتميه حق تعالی.[10]

همين جا بايد بگوييم كه در قرآن كريم، موارد زيادی عبارت «أمر الله» داريم؛ برای نمونه «أَتَى أَمْرُ اللهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ»[11] كه در اينجا يعني آنچه كه اراده‌حتميه خداي تبارک و تعالي است.

چنانچه آيات قرآنی اين باب را كنار هم قرار دهيم، «أمر الله» يعني آنچه كه حتمي است، مثلاً قيامت امر الله است. يكي از مصاديق «امر الله» در آيه مذكور كه به معنای واقعه حتميه آمده، ظهور حضرت حجّت عجّل الله تعالی فرجه الشريف است.[12]

نظريه اشتراک لفظی بين طلب و شئ

سپس مرحوم آخوند می‌فرماید: لفظ «أمر» مشترک لفظي است بين طلب و شيء؛ يعني از جهت لغت و عرف، اين لفظ، دو معنا دارد، که یکی به معنای شئ است.[13]

اشکال مرحوم محقّق اصفهانی

مرحوم محقّق اصفهاني، اشکالاتي به اين سخن دارند.[14]

ایشان می‌فرمایند: اصلاً استعمال امر در مفهوم شيء به سه جهت اشکال دارد:

1. «إذ الشيء يطلق على الأعيان والأفعال» کلمه شيء يطلق هم بر اعيان و هم بر افعال اطلاق می‌شود، مانند اینکه هم به فرش، اطلاق شئ می کنیم و هم بر ضرب و زدن؛ در حالي که، کلمه امر بر اعيان خارجيه صدق نمي‌کند. شما وقتی، اسب عجیبی را ببینید، نمي‌توانید بگویید: «رأيت أمراً عجيباً» بلکه مي‌گويید: رأيت شيئاً عجيباً،

2. «لم أقف علي موردٍ يتعين فيه ارادة الشيء». این اشکال، خيلي عجيب است. مرحوم اصفهاني مي‌فرماید که من تتبع کردم و موردي را پیدا نکردم که بگوییم در آنجا، مراد از امر، طلب نیست و تعیّن دارد که بگوییم تنها مراد، شيء است؛ حتی در مثل آیه شریفه «ألا إلَي اللهِ تَصيرُ الأُمُورُ»[15] نباید امور را به أشياء معنی کرد؛ «لإمكان إرادة المصنوعات؛ فإنّ الموجودات كلّها بإعتبار صنعه و فعله» يعني اين امور، فعل خداست؛ نه شيءٌ من الأشياء الخارجية.

درست است که خداوند، خالق همه اشیاء است؛ ولي آیه درصدد بیان این نیست که بگوید همه اشیاء مخلوق خداست؛ بلکه می‌فرماید: همه افعال عالم، منتسب به خداي تبارک و تعالي است و این مخلوقات هم، صنع و فعل خداست.

همین جا نکته مهمی را باید بگوییم که گرچه برخی از بزرگان، مثل مرحوم اصفهانی فرموده‌اند که این بحث، فایده و ثمره زیاد و مهمّی ندارد و باید سریع عبور کرد؛ ولی واقعاً از بحث‌هاي کليدي قرآن، همین بحث «ماده أمر» است که باید روی آن تأمّل و تتبّع زیادی کرد.

یکی از نکات دیگری که در این رابطه می‌توان گفت اینکه، برخی مي‌فرمایند شاهد بر صحّت کلام آخوند مبنی بر اینکه امر، هم معناي طلب دارد و هم معناي شيء، این است که أمر به معناي طلب، به صورت «أوامر» جمع مي‌شود و أمر به معناي شيء، به صورت «أمور» که شاید به همین آیه شریفه هم استشهاد کنند؛ در حالي که «أمور» در این آیه، به معناي اشياء نيست؛ بلکه به معنای افعال است.

سپس مرحوم اصفهانی می‌فرماید: در آیه شریفه سوره قدر: «تَنَزَّلُ المَلائِكَةُ وَ الرُّوحُ فيهَا بِإذنِ رَبِّهِم مِن كُلِّ أمرٍ»[16] کلمه «أمر» یعنی «كل ما تعلّقت به إرادته التكوينية والتشريعية» هر چه که مراد خداي تبارک و تعالی است، نه فقط کل اشياء؛ بلکه همه متعلقات اراده تکوینی و تشریعی خداوند متعال.

در ادامه هم مي‌فرمایند که در شب قدر، آنچه بر وليّ امر علیه السلام نازل مي‌شود، «دفتر قضاء الله التكويني والتشريعي» است؛ يعني همه اراده‌هاي تكويني و تشريعي خداوند را خدمت ولي امر مي‌آورند.

سپس مرحوم اصفهانی به عنوان شاهد، دو آیه ذیل را می‌آورند: اوّلین آیه: «قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي»[17] است. در این آیه شریفه اصلاً ممکن نیست که کلمه أمر را به معنای شيء بگیریم؛ بلکه امر در اینجا، به معناي مراد و اراده خداوند است؛ يعني روح از

مطالبی است که متعلّق اراده خداست؛ نه اینکه از اشیاء خدا باشد.

آیه دوم، «أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ»[18] است که در اینجا هم أمر به معنای اراده تکوینی است، نه شئ. البته گاهي به معناي تدبير هم مي‌آيد که آن هم به اراده برمي‌گردد؛ يعني آنچه متعلق اراده است. بعد از آن که خداوند خلق کرد، امر و اراده حرکت این خلق و ادامه آن هم دست خداست.

نکته بعدی اینکه مي‌فرمايد: «لا يستقيم إرادة الشيء في مثل: أمر فلانٍ مستقيم» یعنی نمی‌توانیم «أمر» در اینجا را به شئ معنا کنیم. پس معلوم شد با تتبع زیاد مرحوم اصفهانی، ایشان حتی یک مورد هم پیدا نکرده‌اند که امر در معنای شئ، تعیّن داشته باشد.

استدراک مرحوم اصفهانی

مرحوم اصفهانی پس از بیان این اشکالات، استدراکی هم دارند که می‌فرمایند: اگر شيء را به معناي عين خارجي نگيريم؛ بلکه به معناي مصدري بيان کنيم، و بگوييم مصدر شاء يشاء است، و اطلاق شيء بر اعيان خارجيه به سبب اين است که اعيان، متعلق اراده خداوند هستند، در اینجا می‌توانیم بگوییم که شئ در معنای امر است.[19]

نظریه اشتراک لفظی بین طلب و فعل

مرحوم اصفهانی می‌فرماید فقط در یک صورت می‌توانیم بگوییم که «أمر» مشترک لفظي بين طلب و فعل است؛ آن هم هنگامی است که فعل را به اراده برگردانیم؛ زیرا واضح است که بین لفظ امر و مفهوم فعل، ترادف وجود ندارد.

شما هيچگاه نمي‌توانيد بگوييد «أمر يأمر» به معناي «فعلَ يفعلُ» است. پس مراد، مصاديق فعل است؛ يعني خوردن، آشاميدن، خوابيدن، ايستادن و نشستن. ما اگر بخواهيم بگوييم که لفظ امر در اين مصاديق استعمال مي‌شود، بايد قدر جامعی درست کنيم، و آن، جهتِ فعليت است؛ برای نمونه اگر به «أكل» می‌گوییم «أمر»؛ یعنی «أمرٌ من جهة أنه فعلٌ».

ایشان می‌فرماید که اطلاق «أمر» بر این اشیاء، از جهت فعلیت است به اعتبار اینکه، این فعل متعلق اراده است؛ يعني هر کسي بخواهد اينها را انجام بدهد، طلب و اراده مي‌کند؛ يا طلب نسبت به فعل خود يا نسبت به فعل ديگری.[20]

وجه حلّ اختلاف جمع به «أوامر و أمور»

اگر کسی به مرحوم اصفهانی اشکال کند که اگر شما مي‌گوييد امر به معناي اراده است و حتي به معناي فعل هم نيست، اختلاف جمع به «أمور» و «أوامر» را چگونه حل مي‌کنيد؟

ایشان پاسخ می‌دهند که: شما وقتي به خوردن، مي‌گوييد امر؛ يعني «أكل» طلب و متعلق اراده است، امّا اراده در آن لحاظ نمي‌شود. پس فرق بين «أوامر» و «أمور» اين است که اگر در جايي، طلب و اراده لحاظ شد، عرب آنجا را به «أوامر» جمع مي‌بندد؛ يعني جايي که مي‌گويد من طلب و اراده دارم، می‌گوید: «أوامر»؛ و در جايي که متعلّق اراده است؛ امّا اراده لحاظ نمي‌شود، مي‌گويد: «أمور».[21]

وَ صَلَّى الله عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينْ

[1]. «ولا يخفى أن عدّ بعضها من معانيه من اشتباه المصداق بالمفهوم» (كفاية الأصول، آخوند خراساني، ج1، ص 61.)

[2].«أنّ لفظ الأمر مشترك بين الطلب المخصوص كما يقال أمره بكذا و بين الشأن» (الفصول الغروية في الأصول الفقهية، محمد حسين حائري اصفهاني، ج1، ص62.)

[3]. «لا يخفى عليك: أنّ عدّ بعضها من معانيه إنما يدخل تحت عنوان اشتباه المصداق بالمفهوم، إذا كان اللفظ موضوعاً للمصداق من حيث أنّه مصداق للمعنى الذي عدّ من معانيه، مثلاً اللفظ: تارة يوضع للغرض بالحمل الأولي، وأخرى للغرض بالحمل الشائع. وأمّا إذا كان معنى من المعاني مصداقاً لمعنى آخر، ولم يلاحظ مصداقيته له في وضع لفظ له أصلاً، فليس من الخلط بين المفهوم والمصداق، كما هو كذلك في هذه المعاني المنقولة في المتن؛ حيث لم تلاحظ مصداقية الموضوع له لها قطعاً.» (نهاية الدّراية في شرح الكفاية، محمد حسين غروي اصفهاني، ج1، ص249.)

[4]. «أنّ الفعل الذي يتعلّق به الغرض ـ لما فيه من الفائدة الملاءمة للطبع ـ ليس مصداقاً للغرض؛ بل مصداقه تلك الفائدة. فليس مدخول اللام دائماً مصداقاً للغرض.»(همان)

[5]. «ذكر بعضها في عداد معانيه غفلة واضحة، كما في جعل الأمر في قوله تعالى: «وَما أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ» (تارة بمعنى الفعل، وأخرى بمعنى الشأن؛ حيث إنّ الآية هكذا: «فَاتَّبَعُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ * وَما أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ»(هود:97-96)، ولا شك أن الأمر هنا بمعناه المعروف. (نهاية الدّراية في شرح الكفاية، محمد حسين غروي اصفهاني، ج1، ص250)

[6]. كما في جعل الأمر في قوله تعالى: «وَلَمَّا جاءَ أَمْرُنا»(هود:58) بمعنى الفعل العجيب؛ فإنّه لا موهم لمصداقيّته للفعل العجيب ـ بما هو عجيب ـ فضلاً عن الوضع لمفهومه أو لمصداقه، بل الأمر هنا بمعناه المعروف، حيث إن العذاب لمكان تعلّق الارادة التكوينية به، وكونه قضاء حتميا يطلق عليه الأمر. (نهاية الدّراية في شرح الكفاية، محمد حسين غروي اصفهاني، ج1، ص250)

[7]. و هنگامي كه فرمان ما فرا رسيد، هود را نجات داديم. هود: 58.

[8]. تا آن زمان كه فرمان ما فرا رسيد، و تنور، جوشيدن گرفت. هود:40.

[9]. فرمان ما، شب‌هنگام يا در روز، فرامي‌رسد. يونس:24.

[10]. «كما أنّه في جميع موارد انزال العذاب عبر عنه به، لهذه النكتة.» (نهاية الدّراية في شرح الكفاية، محمد حسين غروي اصفهاني، ج1، ص250)

[11]. فرمان خدا (براي مجازات مشركان و مجرمان) فرا رسيده است؛ براي آن عجله نكنيد. نحل:1.

[12]. براي نمونه روايت ذيل: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلامفِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: أَتى‌أَمْرُ اللَّهِ فَلا تَسْتَعْجِلُوهُ(نحل:1) فَقَالَ: هُوَ أَمْرُنَا أَمْرُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَلَّا تَسْتَعْجِلَ بِهِ حَتَّى يُؤَيِّدَهُ اللَّهُ بِثَلَاثَةِ أَجْنَادٍ الْمَلَائِكَةِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالرُّعْبِ وَخُرُوجُهُ كَخُرُوجِ رَسُولِ اللَّهِ صلي الله عليه و آله وذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ كَما أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَ إِنَّ فَرِيقاً مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكارِهُونَ.(انفال:5)» (الغيبة، نعماني، ج1، ص243)

[13]. «ولا يبعد دعوى كونه حقيقة في الطلب في الجملة والشيء»(كفاية الأصول، آخوند خراساني، ج1، ص61)

[14]. نهاية الدّراية في شرح الكفاية، محمد حسين غروي اصفهاني، ج1، ص251-250.

[15]. آگاه باشيد كه همه كارها تنها به سوي خدا باز مي‌گردد. شورى:53.

[16]. فرشتگان و روح در آن شب به اذن پروردگارشان براي (تقدير) هر كاري نازل مي‌شوند. قدر:4.

[17]. بگو: روح از امر پروردگار من است. اسراء:85.

[18]. آگاه باشيد كه آفرينش و تدبير جهان به فرمان خداوند است. اعراف:54.

[19]. «نعم؛ لو كان الشيء منحصرا مفهوما في المعنى المصدري لـ (شاء يشاء) ـ وكان إطلاقه على الأعيان الخارجية باعتبار أنها مشيئات وجوداتها، فالمصدر مبني للمفعول ـ لما كان إشكال في مساوقته مفهوما لمفهوم الأمر.» (نهاية الدّراية في شرح الكفاية، محمد حسين غروي اصفهاني، ج1، ص250)

[20]. «أن الموضوع له : إما مفهوم الفعل ـ أي ما هو بالحمل الأولي فعل ـ أو مصداقه وما هو بالحمل الشائع فعل. لا شبهة في عدم الوضع بإزاء مفهومه ، وإلا لزم مرادفته واشتقاقه بهذا المعنى؛ حتى يكون معنى (أمر يأمر) و (فعل يفعل) سواء. والوضع بإزاء مصاديقه ـ من الأكل والشرب والقيام والقعود وغيرها ـ بلا جهة جامعة تكون هي الموضوع لها حقيقة سخيف جدّا، والجهة

الجامعة بين مصاديق الفعل ـ بما هو فعل ـ ليس إلا حيثية الفعلية»(نهاية الدّراية في شرح الكفاية، محمد حسين غروي اصفهاني، ج1، ص252)

[21]. «أن الأمر ـ حيث يطلق على الأفعال ـ لا يلاحظ فيه تعلّق الطلب تكوينا أو تشريعا فعلا، بل من حيث قبول المحلّ له؛ فكأنّ المستعمل فيه متمحّض في معناه الأصلي الطبيعي الجامد، والأصل فيه حينئذ أن يجمع الأمر على أمور، كما هو الغالب فيما هو على هذه الزنة.»(همان)